



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَقُولُونَ لَيْنَا رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) وَانْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)﴾

این سوره که در مدینه نازل شد، فضای آن سوره و جوّ آن زمان را کاملاً تبیین می‌کند. گروهی به عنوان منافق در جامعه اسلامی ظهور کردند این گروه باطناً کافر و ظاهراً مسلمان هستند. نه تنها باطناً کافر هستند و ظاهراً مسلمان، چون اصل انسان باطن است و فرع انسان ظاهر او، تمام اندیشه و انگیزه آنها در مدار کفر است؛ لذا قرآن کریم فرمود: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی در روزهای آزمون اینها به مرز کفر نزدیک‌تر از مرز ایمان هستند، چون اصل انسان باطن است. وقتی قلب تیره شد و آلوده شد و کافر بود، در روز خطر اینها در مدار کفر حرکت می‌کنند نه در مدار ایمان: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾. پس درصدد براندازی نظام بوده و هستند.

آن‌گاه براساس اینکه «الْمُنَافِقُ كَافِرٌ»<sup>۱</sup> این یک اصل که ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾، اصل دوم براساس اینکه «الکفر ملة واحدة»<sup>۲</sup> که در تعبیرات دینی ماست، پس نفاق به کفر نزدیک‌تر است تا به اسلام و منافق به کفار نزدیک‌تر هستند تا به مسلمین. اصل سوم روش کفار را در برابر انبیای الهی بازگو کرده؛ یا به صورت مفرد، یا به صورت تشبیه، یا به صورت جمع. گاهی به صورت مفرد است که کافری نسبت به پیغمبر زمان خود چه حرفی زده، گاهی دو نفر هستند مثلاً فرعون است و هامان در برابر موسی و هارون (سلام الله علیهما) چه گفتند. یک وقت هم جامعه کفر است در برابر انبیا. آنها سه تصمیم را در طول تاریخ گرفته بودند: یا زندان یا اعدام یا تبعید.

درباره شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین تصمیم را داشتند که این قرآن کریم دارد که تصمیم آنها این است برنامه‌های مشئوم آنها این است: ﴿لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾<sup>۳</sup> یا زندانت کنند، یا بکشند، یا تبعیدت کنند. این کار منافقان بود، نه تنها درباره شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، درباره انبیای قبلی هم بود که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾<sup>۴</sup> معلوم می‌شود که حرف کفار بود نه در یک عصر بود نه در یک مصر بود، در تمام اعصار در تمام امصار، منطق نفاق این است، برای اینکه دارد کفار این طور گفتند منافقین این طور گفتند. تا رسید به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم). همین گروه که در این سوره‌ای که به نام منافقین است گفتند: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، اینها قدرت زندان کردن نداشتند، چون زندان در اختیارشان نبود. قدرت قتل و کشتن نداشتند چون اسلحه به دست

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۳، ص ۳۴۷.

۲. الصوامر المهرقة في نقد الصواعق المحرقة (لابن حجر الهيتمي)، ص ۵۵۴۷.

۳. سوره انفال، آیه ۳۰.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۱۳.

مؤمنین هم بود. فقط توطئه برای تبعید و اخراج که از سرزمین ما باید خارج بشوید شما وارد ملک ما شدید، به این بهانه‌ها وادارشان کنند که همان طوری که کفار وادار کردند مسلمان‌ها از مکه به مدینه بیایند، اینها که باطناً کافر هستند تلاش و کوشش می‌کنند که مسلمان‌ها از مدینه بیرون بروند. این ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، ناظر به این است.

پس «فَتَحْصِلْ أَنَّ النِّفَاقَ كَفْرٌ وَأَنَّ الْمُنَافِقَ كَافِرٌ» و اینکه کفر ملت واحده است و کفار در صدد زندان یا اعدام یا تبعید رهبران الهی بودند. بخشی از اینها را صریحاً گفتند، بخشی از اینها را سریعاً عمل کردند که ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾<sup>۱</sup> با جمع «الف و لام». ﴿وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾<sup>۲</sup> آن هم با جمع «الف و لام». اگر فرمود بسیاری از انبیا را همین کفار کشتند، بسیاری از نبیین را همین‌ها کشتند، حرف‌های آنها هم حرف‌هایی بود که منافقین صدر اسلام می‌زدند، می‌شود: «الكفر ملة واحدة». آن وقت این را ذات اقدس الهی تبیین کرد. فرمود اینها براساس چه مداری می‌گویند؟ نگفتند ما که مالک مدینه هستیم اهل مدینه هستیم مهاجرین را بیرون می‌کنیم. می‌گفتند ما عزیز هستیم اینها ذلیل. هر عزیزی باید ذلیل را از سرزمین خود بیرون کند قرآن کریم از اینها به عنوان مدعیان عزت یاد می‌کند بعد می‌فرماید عزت دو قسم است: یک عزت صادق؛ یک عزت کاذب. اینکه دارد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾<sup>۳</sup> یعنی عزیز بی‌جهت. این عزیز بی‌جهت در فرهنگ فارسی ما هم هست؛ یعنی دروغ، عزیز نیست. وقتی به کسی بگویند مواظب وظایف‌ها باشد، باتقوا باش ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾، یعنی این در اثر گناه خود را عزیز پنداشت. اینجا هم ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، شما ببینید اسمای حسنی الهی در قرآن کریم فراوان است از بیشترین اسمای حسنی الهی مسئله عزیز بودن اوست. او عزیز است، عزت مختص به اوست، برای

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

اینکه کار را عزیز انجام می‌دهد. بیگانه خیال نکند که توان کاری دارد. عزیز به معنای محبوب نیست، عزیز به معنای قادر نیست، عزیز به معنای مقتدر که بالاتر از قادر است نیست، عزیز به معنای نفوذناپذیر است. چون نفوذناپذیر است می‌تواند هر کاری را انجام بدهد. آن زمین سختی که کلنگ در آن نفوذ ندارد می‌گویند: «ارضٌ عزاز»؛ یعنی نفوذ نمی‌پذیرد. شما می‌خواهی با کلنگ این زمین را سوراخ کنی نمی‌شود. «عزت»؛ یعنی نفوذناپذیری. چون نفوذناپذیر است در مبارزات پیروز است. با چه چیزی شما می‌خواهی او را از صحنه خارج کنی؟ او که نفوذناپذیر است.

پرسش: مسلمان‌ها را که نمی‌شود گفت که چرا نفوذپذیر نیستند؟

پاسخ: لذا ذات اقدس الهی خودش را به عنوان عزیز معرفی می‌کند، یک؛ بعد می‌فرماید اگر دین مرا یاری کردید مظهر عزیز من هستید، دو. در همین سوره دارد که **﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾**<sup>۱</sup>، این مسلمان در سایه دین می‌شود عزیز. این دفاع مقدس هم که نشان داد. اگر عزت به معنای نفوذناپذیری است و این عزت مختص خداست و نفوذناپذیری قدرت می‌آورد، مسلمان نفوذناپذیر است قدرت هم دارد **﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾**.

پرسش: آیا نفاق یک مفهوم مشکک است؟

پاسخ: البته، کفر هم همین طور است، ایمان هم همین طور است. شما ببینید درباره ایمان دارد که **﴿إِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾**<sup>۲</sup> اما **﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ﴾** «الا کذا و کذا». وقتی شما می‌بینید واقعی ظهور می‌کند از این واقعیت مردان الهی بهره زائد می‌برند کسانی که مخالف واقعیت هستند لحظه به لحظه پایین می‌آیند. هم برای آنها

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. سوره انفال، آیه ۲.

درکات است؛ لذا ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup> هم برای اینها درجات است. در قرآن هم مزید حسنات مؤمنان ذکر شده است هم ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾، یاد شده است. چون اگر یک آیه نازل بشود مؤمن از این آیه استفاده می‌کند بهره خوب می‌برد بالا می‌آید، ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. کافر و منافق در برابر این آیه که حکم خداست، می‌ایستد، ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾. هم این درکات دارد هم آن درجات دارد، ولی در همه موارد، محور پیروزی عزت است و عزت فقط مختص به خداست و اگر کسی الهی فکر کرد عزیز می‌شود. هیچ فکر نمی‌کردند که با همه قدرتی که دارند شکست بخورند، همان ابوسفیان بود که گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»<sup>۲</sup> حضرت از پشت سر رسید دست روی دوش نحس اباسفیان گذاشت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ»، تو تعجب می‌کنی که شما با سواره آمدید ما پیاده، شما با شمشیر ما با چوبدستی، شما با کباب دادن به سربازانتان ما با خرما دادن، چگونه پیروز شدیم، «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ». مگر در جنگ بدر جز عزت الهی چیزی دیگر بود؟ جنگ بدر اولین جنگ بود این سربازان اسلامی کارآزموده نبودند، اسلحه‌ای دستشان نبود، جنگی ندیده بودند. جمعیت کمی بود، آنها هم گردنکشان حجاز. چگونه شد که خاکمال شدند؟ این همان خداست و فرقی که نکرده است. فرمود اینها به عنوان اینکه عزیزند دارند می‌تازند نمی‌دانند که ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾. شما این آیات نورانی قرآن کریم که از عزت خدا، عزیز بودن او، أعز بودن او مطالعه کنید، ببینید چرا اصرار دارد بر اینکه خدا عزیز است خدا عزیز است. عزیز نه یعنی محبوب، عزیز یعنی نفوذناپذیر، به هر حال نمی‌شود با او درافتاد. اگر نمی‌شود با او درافتاد پس نباید مخالفت کرد. یک آدم عاقلی که نمی‌آید بیل و کلنگ بگیرد با سلسله جبال البرز دریفتند، این عزیز است. او

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۲. السيرة الحلبية، ج ۳ ص ۵۵؛ الروض الانف الوكيل، ج ۷، ص ۱۳۵؛ «قَالَ: فَتَابُوا بَعْدُ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُمْ وَرُوَيْنَا بِإِسْنَادٍ مَتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سُفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ قَالَ: بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

خودش را خسته می‌کند، سرانجام از پا در می‌آید. مگر با چهار تا بیل و کلنگ می‌شود به جنگ سلسله جبال البرز رفت؟ فرمود عزت مختصّ به اوست، خودتان را خسته نکنید. این عزتی که شما دارید عزت کاذبه است، ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾<sup>۱</sup>، بعد وقتی آن آب داغ جهنم را به او می‌چشانند می‌گویند: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ﴾<sup>۲</sup>، نزد قومت عزیز بی‌جهت بودی، حالا بنوش! این برای آخرتش است. می‌گویند تو که عزیز بی‌جهت بودی، وقتی نهی از منکر می‌کردند ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾، حالا بچش! این برای آخرت است؛ اما در دنیا ممکن نیست کسی بگوید دین و بایستد و شکست بخورد، این هیچ ممکن نیست. - خدای ناکرده - هر جا آسیب می‌رسد در اثر عمل نکردن ماست. بارها به عرض شما رسید این اسپانیای فعلی و اندلس سابق علمای بزرگ داشت همین ابن رشد اندلسی فقیه بود حکیم بود قاضی بود.

خدا مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) را غریق رحمت کند! ایشان وقتی وارد قم شدند چند تا کار کردند که ما طلبه‌ها برابر رهنمود او این کتاب‌ها را تهیه کردیم. ایشان توجه به فقهای بزرگ صدر اوّل را خیلی مغتنم شمردند، این *المجوامع الفقهیه* را از مهجوریت به در آوردند، غالب طلبه‌ها تهیه کردند تجدید چاپ شده، تا حوزه بفهمد آن فقهای دست اوّل چه گفتند. بعد برای فقه مقارن که اهل سنّت چه می‌گویند، این کتاب موجز و مختصر و علمی و مفید *بدایة المجتهد و نهایة المقتصد* ابن رشد اندلسی یعنی اسپانیا را خیلی بازگو می‌کردند که غالب ما طلبه‌ها آن را تهیه کردیم. یکی هم توجه به اقوال متأخرین این *مفتاح الکرامه* را بررسی کردند بازرسی کردند که بیاید. مسئله رجال و اینها را هم که آوردند. مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) خیلی نوآوری داشتند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۲. سوره دخان، آیه ۴۹.

غرض این است که این اسپانیای فعلی چندین مسجد داشت که امروز همه اینها به صورت کلیسا درآمد، پس می‌شود اسلام از بین برود می‌شود کفر بیاید سرجایش، این در جنگ‌های صلیبی همین طور بود. اینکه قصه یا جوج و مأجوج نیست که کسی بگوید فلان جا سند دارد فلان جا سند ندارد. این بیخ گوش ماست هر روز هم مسافری می‌آیند و می‌روند همه این کلیساها دیروز مسجد بود. پس می‌شود - خدای ناکرده - اسلام از جایی برخیزد و کفر بیاید سرجایش.

فرمود این کار را نکنید، ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾، هیچ باکی ندارید بگویید خدا، ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾، از آن طرف حالا گفت: «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو»<sup>۱</sup> سلسله کفار را گفتیم سلسله منافقین را گفتیم، حرفی که کفار زدند منافقین گفتند، کاری که کفار کردند منافقین کردند؛ اما از این طرف انبیا هم یکسان حرف زدند، این ﴿مُصَدِّقًا﴾،<sup>۲</sup> ﴿مُصَدِّقًا﴾، ﴿مُصَدِّقًا﴾، همین است. فلان پیغمبر در آن عصر فلان فرمایش را گفت، نوح تصدیق کرد، ابراهیم تصدیق کرد، موسی تصدیق کرد، عیسی تصدیق کرد، وجود مبارک حضرت هم ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، پس «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَ دِينُهُمْ وَاحِدٌ»، این حدیث در این صوت العدالة الانسانیة جرج جرداق هست که اینها یکی هستند.

غرض این است که اگر کفار و منافقان بر اثر «الکفر ملّة واحدة» یک حرف می‌زنند یک کار می‌کنند به یک نحو در برابر وحی می‌ایستند سلسله انبیا هم همین طور هستند یک نحوه حرف می‌زنند یک نحوه کار می‌کنند. کم نبودند انبیایی که این راه‌ها را رفتند و ذات مقدس حضرت هم حرف همه اینها را تصدیق کرد. اگر از آدم تا عیسی و بعد از عیسی سخنانشان در دین اسلام یا به صورت قرآن یا به صورت سنت آمده، حضرت ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾،

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۸۲.

۲. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره مائده، آیه ۴۸.

منتها فرق پیغمبر با سایر انبیا این است که آنها فقط مصدّق بودند وجود مبارک حضرت گذشته از اینکه حرف‌های انبیای قبلی را تصدیق می‌کند، ﴿وَمُهَيِّمِنًا عَلَيْهِ﴾<sup>۱</sup> مهیمن است، هیمنه دارد سیطره دارد سلطنت است، او سلطان انبیاست. این حرف هست و همه آنها هم با دست خالی پیروز شدند.

الآن هم در این هفت میلیارد بشر حرف سه چهار نفر زنده است. حرف نوح است و ابراهیم است و موسی است و عیسی است و وجود مبارک حضرت. این همه آمدند رفتند حرفی از آنها نمانده است. همین چهار پنج نفرند که حرفی برای گفتن دارند یا مسیحی‌ها هستند که دو میلیارد و اندی هستند یا مسلمان‌ها هستند که نزدیک دو میلیارد هستند، دیگران هم همین طور. ما قبل از انقلاب یک دلشوره عجیبی داشتیم یک نگرانی داشتیم، آن روز جهان تقریباً به سه قسمت تقسیم شده بود: یک قسمت موحدان بودند یعنی ما مسلمان‌ها و کلیمی‌ها و مسیحی‌ها که می‌گفتیم خدا؛ یک قسمت کمونیست‌ها بودند که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی که بخشی از آسیا و بخشی از اروپا را اینها داشتند یک قطب بزرگ بودند؛ یک قسمت هم این هندوها بودند که موش‌پرست‌ها و گوساله‌پرست‌ها و اینها بودند. اینها میلیاردری‌اند جمعیت‌شان کم نیست. ما نگرانی‌مان قبل از انقلاب این بود که با پیشرفت موش‌پرستی از بین می‌رود، گوساله‌پرستی از بین می‌رود اینها هم میلیاردری هستند. اگر - خدای ناکرده - این هند که میلیاردری هستند بیایند به سمت کمونیستی، آن وقت بی‌دینی بشود دو سوم، ما موحدان که می‌گوییم خدا هست بشویم یک سوم، چه کنیم؟ ما گفتیم حتماً با پیشرفت علم که بشر به این حرف هست که «به زیر آورد چرخ نیلوفری را»<sup>۲</sup> این با موش‌پرستی نمی‌ماند، همیشه نگرانی ما این بود. ما دیدیم انقلاب شد به برکت انقلابی این نظام سوسیالیستی شوروی بدون جنگ بدون کودتا بدون قیام مردمی مثل آدم برفی آب شد؛ اما این موش‌پرستی همچنان

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ۶؛ «درخت تو گر بار دانش بگیرد \*\*\* به زیر آوری چرخ نیلوفری را».



هست هیچ تکان نخورد، به هر حال بشر باید به یکجا تکیه کند؛ منتها این بنده خداها نمی‌فهمند که به کجا تکیه کنند. بشر نمی‌تواند بگوید شانس و اتفاق و هیچ خبری نیست در عالم! این موش‌پرستی هیچ تکان نخورد. این گوساله‌پرستی هیچ تکان نخورد. اینها هم جمعیت میلیاردی هستند. در صنایع سنگین که خیلی پیشرفته هستند، سالیان متمادی اینها اتمی شدند هند یک کشور اتمی مقتدری است؛ اما مع ذلک موش‌پرست بین آنها هست. به هر حال بشر یک گوشه باید به جایی تکیه کند این هیچ آب نشد.

غرض این است که الآن حرفی هم برای گفتن ندارند. چند سال قبل بود یک عده از همین هندی‌ها آمدند یکی‌شان می‌گفت ما همان بره‌مایی که می‌گوییم همان خدایی است که شما می‌گویید؛ منتها در فهماندن و فهمیدن دستشان کوتاه است. به هر حال یک گوشه الهی در آنها به زعم خودشان پیدا شده است. به اله معتقد هستند؛ منتها حالا در گفتن بودا و برهمن و اینها، گفت همان بره‌مایی که ما می‌گوییم برهمنی که می‌گوییم همان الهی است که شما می‌گویید. حالا درست یا نادرست ولی به هر حال پایشان به غیب وصل است، این می‌ماند و الآن کلّ جهان را همین پنج شش نفر دارند اداره می‌کنند. نوح چنین گفته، ابراهیم چنین گفته، موسی چنین گفته، عیسی چنین گفته، پیغمبر چنین فرمود.

بنابر این عزتی که ذات اقدس الهی دارد این را بررسی کنید مکرر در مکرر می‌گوید خدا عزیز است، خدا عزیز است، خدا عزیز است خدا عزیز است.

پرسش: عزت مؤمنین که فرمودید در امور دنیایی هست ... شاید منظور امور ایمانی باشد؟

پاسخ: بله اگر این نفوذناپذیر ایمانی باشد در دنیا نفوذناپذیر است، در بهشت کسی کاری به کار کسی ندارد تا بگوییم آن‌جا نفوذناپذیر است. اینجا مؤمن نفوذناپذیر است.

«فتحصل أن النفاق كفرٌ و أن المنافق كافر»، یک؛ «و أن الکفر ملّة واحدة»، دو؛ حرف کفار را قرآن مکرر ذکر کرد که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾، حرف همه آنها همین است. ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ مال اینها بود. همان حرف‌هایی که فرعون به موسای کلیم و همراهش گفتند که ما شما را از این سرزمین بیرون می‌کنیم. همان حرف‌هایی که کفار در مکه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند که اینها تلاش و کوشش کردند که ﴿لَيُثَبِّتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾؛ یا زندان یا اعدام یا تبعید، همین حرف کفار بود؛ منتها منافقین در مدینه آن دو مقدورشان نبود به این سومی پناه بردند گفتند: ﴿لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، آن وقت خدا پاسخ داد که عزت مختصّ ماست عزت مختصّ مؤمنین است چه کسی به شما اجازه می‌دهد که مؤمنین را از سرزمینشان بیرون کنید؟ این است که ما دو دستی باید بچسبیم به این دین. نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم نه دروغ بگوییم نه اجازه بدهیم کسی دروغ بگوید. در و دیوار این دین را باید ببوسیم. این ما را عزیز کرد و - خدای ناکرده - کوتاه نیاییم.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! اگر حقّی هست اگر صدقی هست اگر فضیلتی در جهان هست به نام همین پنج شش نفر است. هر جا شما می‌بینید یک کار خیری است قولی هست این نمایشگاه‌ها این همایش‌ها این کنگره‌های بین‌المللی هر جا سخن از علم است و حق است و معرفت، می‌بینیم یا از ابراهیم خبر دادند یا از اسحاق خبر دادند یا از عیسی یا از موسی همه‌اش همین است. اما آن‌که آمده خونریزی کرده که از او حرفی نیست. حرفی اگر هست برای همین‌هاست. فرمود اینها می‌گویند: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ در حالی که ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ولو اینها نمی‌دانند. بعد می‌فرماید منشأ بسیاری از این مراحل نفاق و بدتر از نفاق اگر چیزی بدتر از

نفاق باشد همان «حُبُّ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> است که «رَأْسُ كُلِّ حَظِيئَةٍ» است. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، اینکه فرمود: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾؛ همیشه به نام خدا باشید، این دستوری هم که به ما دادند هر کاری که می‌خواهید بکنید هر حرفی که می‌خواهید بزنید، بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۲</sup> البته ذکر خداست ثواب دارد؛ اما یک قرنطینه است. هر کار یعنی هر کار! حالا لازم نیست آدم با صدای بلند بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». نه زیر لب هم بگوید «بسم الله» کافی است، چرا؟ برای اینکه آدم هر حرفی می‌خواهد بزند یا چیزی را بخواد بخرد یا چیزی می‌خواهد بفروشد، یا وارد یک مسئله‌ای می‌خواهد بشود، این قرنطینه است. این کار باید یا واجب باشد یا مستحب، تا رویش بشود بگوید خدایا به نام تو! اگر حرام یا مکروه بود که نمی‌تواند بگوید خدایا به نام تو. این یک قرنطینه است؛ البته ثواب خاص خودش را هم دارد. هر کاری که می‌کنیم بگوییم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یعنی باید رویان بشود که بگوییم خدایا به نام تو! از این دستور بهتر چیست؟

فرمود: ﴿لَا تُلْهِكُمْ﴾؛ شما را مشغول نکند از یاد خدا. مال مشغول نکند؟ اولاد مشغول نکند؟ این یک احترام است به شخص؛ یعنی خودت را به اینها مشغول نکن. به دلیل اینکه در ذیل فرمود: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾، اول نهی متوجه اموال و اولاد است که اموال شما را مشغول نکند، یعنی خودت سرگرم آنها نشو. مال مشغولت نکند، مال مشغولت نکند یعنی چه؟ یعنی تو مشغول مال نباش؛ منتها ادب قرآن کریم این است که اینها وسیله سرگرمی تو نباشند در ذیل هم برهان اقامه کرد. مال که آدم را مشغول نمی‌کند، آدم مشغول مال می‌شود.

پس صدر آیه این است که ﴿لَا تُلْهِكُمْ﴾، ﴿لَا تُلْهِكُمْ﴾، ﴿لَا تُلْهِكُمْ﴾، ذیل این است که ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾. در مسئله امور مالی هم در سوره مبارکه «آل عمران» آیه چهارده فرمود به هر حال آنچه شما را

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۷۰: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُذْكَرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَتَمُّ».

سرگرم می‌کند یا جماد است یا گیاه است یا نبات است یا انسان، بیش از این چهار تا که نیست. شما که سرگرم ملائکه و اسمای حُسنای الهی نمی‌شوید. همین چهار تاست: ﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ این شهوات چند تاست؟ ﴿مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ زن و فرزند. ﴿وَالْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ﴾ که جماد است. ﴿وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ﴾ که حیوانات و جانداران هستند. ﴿وَالْحَرْثِ﴾ که گیاهان هستند. جماد است و گیاه است و حیوان است و نبات، همین‌ها سرگرمی هستند بیش از این چهارتا که نیست. درست است نفرمود «إِنَّمَا»؛ اما بیش از این چهارتا که نیست، اینها که سرگرم مذاکره با ملائکه و اینها نیستند همین‌هاست. بعد فرمود: ﴿ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.

بعد هم در قسمت اخیر فرمود: ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي﴾، شما اگر واجب و مستحب را حالا مستحب هیچ، خدمات واجب را، زکوات واجب را، حقوق واجب را ندادید هنگام مرگ گرفتار می‌شوید. در هنگام مرگ فقط تقاضا می‌کنید خدایا یک دو روز به ما مهلت بده که ما حق مردم را بدهیم. چک بی محل کشیدیم دروغ گفتیم کلاهبرداری کردیم کم دادیم گران کردیم ارزفروشی کردیم ارز را بالا بردیم ارز را پایین بردیم به مردم و به اقتصاد آسیب رساندیم. دیگر دو روز به ما مهلت بدهد که ما حق مردم را بدهیم. می‌فرماید تمام شد، همین! ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾، این اقتصاد را همین آیه دارد درمان می‌کند. شما می‌گویید ارز را می‌خرید گران می‌کنید پس فردا گران شود برای چی؟! پس دیوانه به چه کسی می‌گویند دیوانه؟ آن‌جا انسان مار و عقرب را به همراه خودش می‌برد. آدم صاف صاف تلاش و کوشش کند برای خودش مار و عقرب درست کند. فرمود آن وقت می‌گویید ﴿رَبِّ﴾ یکی دو روز به ما مهلت بدهید؟ می‌گوید تمام شد. ﴿لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾، من دو هفته نمی‌خواهم، همین دو روز، ﴿إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾، دو روز، یک روز. ﴿فَأَصَّدَقَ﴾ این ﴿أَصَّدَقَ﴾؛ یعنی «أَتَصَدَّقَ» صدقات واجب را باید بدهم حق مردم را باید بدهم

کفّارات را باید بدهم ﴿وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ توبه بکنم. فرمود: ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا﴾ تمام شد این همه انبیا گفتند اولیا گفتند، مراکز مذهبی گفتند، تمام شد. ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ﴾ نه تنها تو، اصلاً اصل کلی در نظام این است هر کسی عمرش تمام شد باید برود. ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا﴾ این نکره در سیاق نفی است. ﴿إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، أجل مسمی که آمد هیچ تکان خوار نیست. در اوّل سوره مبارکه «انعام» دارد به اینکه أجل مقضی قابل تغییر و تبدیل است اما أجل مسمی قابل تغییر نیست چون «أجل مسمی عنده». فرمود: ﴿لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾ اینها تلاش و کوشش کردند که این کارها را بکنند ولی یقیناً به این مقصد نمی‌رسند و ذات اقدس الهی حافظ توست.

در سوره «کف» آیه ۴۶ فرمود درست است که مال و بنون خوب است؛ اما ﴿زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ است، ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا﴾. در آیه سیزده سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾، کفار این حرف را درباره انبیا زدند منافقین هم همین حرف را نسبت به پیروان اسلامی می‌زنند. درباره وجود مبارک پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التّحية و الثّناء) همان حرفی بود که آیاتش قرائت شد که گفتند شما این کار را انجام بدهید و گرنه ما شما را یا تبعید می‌کنیم یا زندان می‌بریم یا اعدامتان می‌کنیم؛ آیه سی سوره مبارکه «انفال» این است: ﴿وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾؛ یا زندان یا تبعید یا اعدام، ولی خدا حافظ توست هیچ کاری هم از آنها ساخته نیست.

در این آیه که فرمود: ﴿لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ﴾، مثل اینکه فرمود: ﴿فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ﴾؛ یعنی غصه نخور! در صدر تو حرج نیاید؛ یعنی غصه نخور! مال و فرزند تو را مشغول نکند یعنی مشغول نشو و گرنه مال که آدم را مشغول نمی‌کند و آیه دو سوره مبارکه «انعام» که فرمود أجل مقضی قابل تغییر هست؛ اما أجل مسمی قابل تغییر

نیست هم ملاحظه فرمایید. این وسیله سرگرمی هم آیه چهارده سوره مبارکه «آل عمران» است که بیش از جماد و نبات و حیوان و انسان نیست که آدم را سرگرم کند و گرنه موجودات بالاتر و برتر آدم را سرگرم نمی‌کند هم گذشت.

«و الحمد لله رب العالمین»